

به نام او و با یاد یگانه منجی اش

متن گفتگو میز

مناسبت: مباحثه

سلام

می‌خواهم گفتگو امروز رو با یک سؤال ساده شروع کنم:

تا حالا شده موضوعی انقدر برای تان مهم باشد که حاضر باشید برای آن تا ته ماجرا بروید؟ نه فقط حرف بزنید، نه فقط غصه بخورید... بلکه وقت بگذارید، دل بسوزانید، ریسک کنید، حتی از خودتان بزنید؟
_ با مهمان ها وارد گفتگو شوید

به عنوان مثال شما مغازه‌ای دارید، اگر یکی بیاید از موقعیت مغازه شما و از نوع کاسبی‌اش به نحوی بد بگوید، آیا در مقابلش بی‌تفاوت می‌مانید؟

_ پاسخ؟

_ نه، چون آن مغازه بخشی از وجودتان است. چون پای آبرو و سود و ضرر شما وسط هست.

بگذارید یک مثال دیگر و یک موقعیت ملموس تر را بگویم؛

فرض کنید بچه‌ی شما مریض است. دکتر گفته باید شب تا صبح بالای سرش بیدار بمانید. آیا از خستگی می‌نالید؟
_ پاسخ؟

_ نه. چون برای تان مهم است. چون "پوست تان توی بازی است"

این ها همه‌اش یعنی چی؟

یعنی ما وقتی پای چیزی وسط است که به خودمان وصل و مربوط است، جور دیگری رفتار می‌کنیم. بیشتر می‌فهمیم، بیشتر می‌مانیم، بیشتر می‌جنگیم.

نسیم طالب، که یک نویسنده لبنانی آمریکایی هستش، یک اصطلاحی داره که می‌گوید: **پوست در بازی (Skin in the game)**.

یعنی تا وقتی خودت درگیر نباشی، تا وقتی از خودت مایه نگذاری، تا وقتی یک چیزی از جون و وقت و آبرویت نگذاری، فہمت ناقص است و حسّ سطحی است.

مثل اینکه یکی فقط نصیحت می‌کند چون بیرون گود ایستاده،

یکی دیگر ساکت است ولی شب و روز تو دل مسئله‌ست، درگیره. چون مثلاً آبروش رو گرو گذاشته یا مالی رو وسط گذاشته خلاصه پوستش توی بازی است.

جالب اینکه این نویسنده، یک قدم فراتر و بالاتر از پوست در بازی هم می‌گوید. مرحله‌ای که فرد بیشتر و خاص تر درگیر می‌شود .

اسم این مرحله را می‌گوید: **روح در بازی**.

یعنی همه چیز، از دلت تا انتخاب‌هایت، تا دنیا دیدنت، هم‌راستاست با چیزی که می‌گویی و باور داری. پوست در بازی ممکنه برای سود باشد، برای برنده شدن باشد، ولی روح در بازی یعنی حاضری حتی بیازی، ولی حقیقت را نفروشی.

قسمت‌های خاصی از تاریخ را آدم‌هایی ساختند که روحشان در بازی بوده. مثل گاندی. که حاضر شد تنش را بسپارد به چوب انگلیس، اما از خشونت فاصله بگیرد. چون هدفش فقط استقلال نبود. یک چیز درونی‌تر بود. دنبال حقیقت بود، عدالت بود.

یا مثل مادر ترزا. که وقتی می‌دید کسی در کوچه‌های کلکته دارد با گرسنگی می‌میرد، نمی‌گفت «وظیفه دولته». می‌گفت «اگر اینجا درد هست، من اینجا». یعنی خودش را بخشی از راه‌حل می‌دانست، نه اینکه فقط ناظر مشکل باشد.

آدمی که حرفش از ته دلش باشد با آدمی که اینجوری نیست خیلی فرق دارد. می‌گویند طرف فقط شعار می‌دهد... نشسته بیرون ماجرا و فقط حرف می‌زند..

یک جورایی این آدم پای حرفی که می‌زند ایستاده. در دستگاه الهی این فرد را بزرگوار خطاب کردند. انقدر خاص می‌شود که: (امام حسین(ع) فرمودند: «إِنَّ الْكَرِيمَ إِذَا تَكَلَّمَ بِكَلَامٍ، يَنْبَغِي أَنْ يُصَدَّقَهُ بِالْفِعْلِ.» «بزرگوار کسی است که گفتارش با عملش یکی باشد.»

منبع: مستدرک الوسائل

اگر می‌خواهی کسی باشی که حرف‌هایش از ته قلب می‌آید، اگر می‌خواهی در زندگی شخصی‌ات، توی رابطه‌هایت، در ایمانت، حتی توی شغلت... آدمی باشی که مردم حس کنند واقعا «درگیر»ی، نه فقط «در حال اجرا...».

باید قدم بزنی به سمت این مسیر.

روح در بازی یعنی درد دیگران، بی تفاوت ازم عبور نمی‌کند. یعنی من نقش دارم. یعنی نمی‌گویم "به من چه؟"، بلکه می‌پرسم: "نقش من چیست؟"

دوست دارید دور و برتان پر باشد از آدم‌هایی با روح در بازی؟ پس خودتان از آنها باشید. کسی که در خانواده، محل کار، مسجد، مدرسه، جامعه... حاضر است برای چیزی که باور دارد، تا آخر برود.

حالا... بگذارید برگردیم عقب، ما به بهانه سالروز اتفاقی جمع شدیم که نمونه‌ی کامل و شگفت از همین اصطلاح روح در بازی است.

ماجرای مباحثه.

قرآن می‌گوید: اگر مخالف‌ها با تو بحث کردند، به آنها بگو بیاییم خودمان، زن‌های‌مان، بچه‌های‌مان را بیاریم و با هم مباحله کنیم. یعنی اگر دروغ می‌گوییم، لعنت خدا بر ما. حالا قرار شد مسلمانان با مسیحیان مباحله کنند یعنی دو گروه بنشینند روبروی هم و بگویند خدایا اگر حق با من است عذابت را به گروه جلو وارد کن.

در چنین شرایطی حاضر هستی چقدر از پوست و روح را وارد این بازی خطرناک کنی؟ چقدر روی حرفی که زده بودی، می‌ایستی و محکمی؟!

حالا پیامبر چه کسی را می‌برند؟

خودشان، علی، فاطمه، حسن، حسین. یعنی همه‌ی وجودشان را. نه فقط خودش، زن و فرزند، یعنی دل، جان، خانواده، خلاصه همه چیز.

این‌ها آدم‌هایی هستند که فقط پوست در بازی نداشتند. روحشان در بازی بود. با همه‌ی وجودشان وسط ایستادند. .

و حالا... عاشورا.

یک اوج روح در بازی.

یعنی بجهت تشنه‌ست، خیمه‌ت دارد می‌سوزد، تنهایت کردند، ولی هنوز می‌گویی: من اطاعت از مردمان پست را بر مرگ شرافتمندانه انتخاب نمی‌کنم.

یعنی من هم خودم، هم فرزندم، هم یارانم، همه هستیم... چون حقیقت، چون حق، چون انسانیت مهم‌تر از نجات خودم است.

و حالا، بیایم جلو...

امروز، امام زمان (عج) منتظرند. نه منتظر فقط دعا و ندبه.

منتظر آدم‌هایی با روح در بازی.

نه فقط گریه‌کن، بلکه یار.

نه فقط آگاه، بلکه همراه.

کسی که اگر ظهور نزدیک شد، خودش آماده باشد. خانواده‌ش آماده باشد. نفسش، شغلش، زبانش، دلش... هم‌راستا با آن نور باشد.

یار امام زمان بودن یعنی امروز هم بگویی: اگر جایی (مثل خانواده- محل کار- اجتماع و ...) بی‌عدالتی هست، من اقدامی می‌کنم.

اگر نادانی هست، من یاد می‌گیرم و یاد می‌دهم.

اگر دل کسی شکسته، من مرهم می‌شوم.

چون می‌خواهم وقتی او آمد، من نه فقط یک دعاگو،

بلکه یک سرباز، یک همراه باشم و یک مایه و پوست و نهایتاً روحی در بازی گذاشته باشم.

ان شاء الله